

حسینعلی بیهقی  
مرکز مردم‌شناسی ایران

گذرش به‌هنگام افتاده است. از دست فلک می‌نالده که او را از یار جدا ساخته و در دیار هند او را خوار و همسایه با غیر مسلمانان کرده است. و نیز گوینده متدین به اسلام و پیرو مذهب تشیع می‌باشد به‌خاطر اینکه در دو ترانه آخر مجموعه، از علی (ع) و دوستی با وی سخن گفته است. جز این اطلاع دیگری از زندگی ترانه‌سرا نداریم. کسی هم که ترانه‌ها را با خط خوش نوشته است درین مورد سخنی نمی‌گوید. وی در شرح مختصری که به دنباله ترانه‌ها آورده درباره انگیزه گردآوری این مجموعه چنین می‌نویسد: «از کثرت افسردگی و پریشانی حواس و فزونی ناملازمات که ازین روزگار و اهل آن در این قلیل مدت عمر خود دیده و کشیده‌ام خواستم ساعتی خاطر خود را مشغول سازد به‌تحریر این ورقه اشتغال ورزید. تحریر آ فی لیله شنبه شاتردهم شهر ذی‌حجه الحرام با قلم شکسته و قلب افسرده قلمی گردید...». می‌بینیم گردآورنده این ترانه‌ها برای فراغ خاطر و سرگرمی به نوشتن این مجموعه پرداخته و خواسته است ساعتی خود را مشغول سازد. تاریخ روز و ماه را ذکر می‌کند ولی وقتی نوبت به سال می‌رسد بدون توجه از آن می‌گذرد و این مسأله کار را بر ما مشکل‌تر می‌سازد زیرا باعث می‌شود ما زمان نگارش این مجموعه را هم ندانیم علاوه بر اینکه از نام و نشان و زمان زندگی ترانه‌سرا هم بی‌خبریم.

همه ترانه‌های این مجموعه به زبان رسمی و کتابت سروده شده است. در آن اثری از گویش و لهجه محلی خاصی نمی‌بینیم. وزن این ترانه‌ها کامل است و جملگی همان وزن ویژه ترانه

«ترانه» بخشی از اندیشه و فرهنگ مردم را تشکیل می‌دهد و از هر جهت شایان تحقیق و بررسی است. ترانه زبان حال مردم است و گوشه‌هایی از زندگی آنان را که تاریخ نادیده انگاشته است برای ما باز می‌گوید. به اینجهت ترانه مانند بخشهای دیگر ادبیات عامه در صورتی که به‌دقت گردآوری و بارعایت شئون علمی تجزیه و تحلیل شود به‌روشنگری تاریخ اجتماعی کمک خواهد کرد. ترانه بازگوکننده واقعیتهاست. در ترانه «از هر چه هست» سخن گفته می‌شود و ترانه‌سرا زندگی را صادقانه و صمیمانه - آنچنانکه وجود دارد - توصیف می‌کند. به اینجهت بسیاری از دقیق مادی و معنوی زندگی را می‌توان در ترانه‌ها جست.

\* \* \*

آنچه خواهید خواند مجموعه‌ایست از ترانه‌ها که با خطی خوش بر ورقی چند نوشته شده بود و حیف بود که بگذاریم دست حادثه آن را به نابودی کشاند.

نام گوینده یا گویندگان این ترانه‌ها را نمی‌دانیم. اصولاً بیشتر ترانه‌سرایان گمنام مانده‌اند، تنها ترانه‌هاشان بجا مانده است. در یکی از ترانه‌های این مجموعه از «ترکی» نامی سخن رفته است که شاید بتوان او را گوینده‌ی این ترانه‌ها دانست:

بیا ای دلبر جانان ترکی

بلاگردان جانت جان ترکی

به‌راحت منتظر چون حلقه بردر

بمانده دیده گریان ترکی

و چنانکه در ترانه‌ی دیگر می‌خوانیم گوینده این ترانه‌ها

(مفاعیلن مفاعیلن فعولن) یا (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) را داراست. در ضمن از لحاظ قافیه هم در آنها اشکالی نمی‌توان جست. بعضی از ترانه‌ها از لحاظ قالب، زیبا و از نظر محتوا غنی است. برخی دیگر را در سطحی پایین‌تر می‌یابیم. ترانه‌های این مجموعه یکدست نیستند و سراینده آنها را هم شاعری توانا نمی‌توان بشمار آورد. خواننده نباید آن سادگی و برهنگی را که ویژه ترانه‌های روستایی است از این مجموعه توقع داشته باشد چون نیازی که شاعر را به سرودن و امیدارد در بیشتر این ترانه‌ها احساس نمی‌توان کرد. باینهمه بررسی ترانه‌های این مجموعه هم از نظر لفظ و قالب و هم به لحاظ محتوا می‌تواند جالب توجه باشد.

در بعضی از این ترانه‌ها با تشبیهات و استعارات زیبا و در عین حال آشنا روبرو می‌شویم. «آشنا» به اینجهت که در آثار ادبی گذشته با تمام این ترکیبات برخورد می‌کنیم و برایمان تازگی ندارد مثل: نخل امید، لعل می‌پرست، ترک چشم مست، نخل قد، شمیم زلف، نکهت باد صبا، گلبن وصل، خمخانه توحید، خم وحدت و...

گاهی نکاتی را که شعرا و نویسندگان قدیم در آثارشان بکار می‌برده‌اند مورد استعمال سراینده این ترانه‌ها قرار گرفته است. مثل ذکر «خدارا» بجای خدا در بیت (بت سنگین دل ظالم خدارا - مکش از خنجر هجران تو مارا). یاد آوردن کلمه «بهل» در مصرع (بهل بینم جمال عالم آرات) بمعنی بگذار و بینه و نیز بکار بردن «استی» در کلمات «افسرستی» و «کمترستی» آنها هم به صورت غلط بخاطر اینکه عبارت با کلمات «مثل» و «چون» و کلماتی از اینگونه همراه نیست.

ضمن بکار گرفتن اینگونه اصطلاحات و ترکیبات، نمونه‌هایی از عبارات و واژه‌های عامیانه هم در این ترانه‌ها بچشم می‌خورد مثل: «شوخ و شنگ»، «بلاگردان»، «بی‌مروت»، «طفلی» بجای طفولیت و بمعنی هنگام کودکی در بیت (تب عشقت به مغز استخوانم - ز طفلی منزل و ماوا گرفته)، «خان و مان» «نمک بر زخم پاشیدن» در مصرع (نگفتم زخم جانم را نمک پاش)، «خراب کردن» بمعنی نابود کردن در مصرع (خرابم ساختی از یک نگاهت)، «در بدر»، «پیچ و تاب» و عباراتی دیگر از این نوع.

در این ترانه‌ها نظیر بیشتر ترانه‌ها «مخاطب» هم وجود دارد. سراینده کسی را مخاطب قرار می‌دهد و راز دل را با او در میان می‌گذارد و با بهسوی او نیاز می‌برد. در ترانه‌های این مجموعه با مخاطب‌هایی به این ترتیب برخورد می‌کنیم: خداوند، عزیزان، مسلمانان، فلک (فلک آزار من کردی تو کردی)، دلا، دلبرا، ای دلبر، نگارا، بتا، پیرویا.

مجموعه حاضر مانند بیشتر منظومه‌های فارسی با نام

و ثنای خداوندگار آغاز می‌شود. در همین قسمت ترانه‌هایی به چشم می‌خورد که در آنها نصیحتی و عبرتی گنجانده شده است که خواننده را از ارتکاب گناه می‌ترساند و در ضمن آنان را به بخشش پروردگار امیدوار می‌کند.

پس از این با ترانه‌هایی روبرو هستیم که در آنها سخن از عشق رفته‌است آنها نه عشقی عرفانی و آسمانی بلکه عشقی جسمانی و یک طرفه که ریشه در زمین دارد.

درین ترانه‌ها معشوق، دست‌نیافتنی ترسیم شده که هیچ به عاشق روی خوش نشان نمی‌دهد و به اصطلاح به او محلی نمی‌گذارد. معشوق سنگین دل است. بادل فولادین با عاشق می‌جنگد با خنجر هجران او را می‌کشد و با یک نگاه زندگیش را تباہ می‌سازد.

معشوق «پریزاد» است، چشم عاشق تاب جمال عالم آرایش را ندارد. نامهربان و بی‌وفاست. عاشق خیلی ضعیف است. همیشه دیده خونبار دارد. بدنام و رسوای خاص و عام است. مانند گوی در زلف چون چوگان یار سرگشته است. خراب یک نگاه اوست و همیشه چشمانش چون حلقه بر در است. متوقع نیم گگاهی است که هیچگاه میسر نمی‌شود.

به لحاظ شناخت ذوق زیبایی‌شناسی و پسند مردم، تأمل درین ترانه‌ها می‌تواند سودمند باشد زیرا در اینها از چگونگی زیبایی زلف، چشم، چهره، لب، قد و قامت آنطور که مورد پسند مردم زمان بوده یاد شده‌است: معشوق بلند قامت و رعناست. قدش نخل را به یاد می‌آورد. زلفانش مانند چوگان است. بوی مشک می‌دهد. طره گیسویش پر پیچ و تاب است. چهره‌اش لطافت گل و تابندگی خورشید را داراست. چشمان سیاه دارد و... خلاصه خواننده با مطالعه دقیق و صفه‌هایی که از معشوق شده می‌تواند چهره او را آنچنانکه مورد پسند مردم زمان سراینده بوده ترسیم کند.

نکته دیگری که باید در بررسی مضامین این ترانه‌ها از آن یاد کرد شکوه و شکایت زلفک کج رفتار و چرخ غدار است که سراینده تمام بیچارگی و گرفتاری خود را به آن نسبت می‌دهد. این «فلک» است که او را بی‌خان و مان می‌کند. با او سر جنگ دارد. او را آواره و دور از وطن کرده و در کمینگاه به قصد جان او نشسته است. این موضوع یعنی نالیدن از فلک و زمان و گردون در بیشتر آثار ادبی اعم از کتبی و شفاهی دیده می‌شود و این نشان‌دهنده ذهن قاصر و غیر علمی است که سعی دارد علل نابسامانیها را در ماوراء طبیعت جستجو کند.

در پایان مجموعه، دو ترانه بچشم می‌خورد که سراینده از علی (ع) و مهر و علاقه به او یاد کرده و به دوستداران وی مرثه بهشت داده است. مجموعه با ترانه‌ای متضمن دعا پایان می‌پذیرد.

دلا تا چند در غفلت بخوابی  
 دمی بیدار شو بر رخ زن آبی  
 سوی خمخانه توحید بشتاب  
 بنوش از خم وحدت شرابی  
 \* \* \*  
 عزیزان از جفای چرخ گردون  
 دلی پیوسته دارم زار و محزون  
 ز بی مهری این چرخ جفاکار  
 بجای اشک از چشمم رود خون  
 \* \* \*  
 اگر ملك جهان را پادشاهی  
 وگر دارنده تخت و کلاهی  
 کند جانت چو از تن عزم رفتن  
 نخواهی برد همزه پتر کاهی  
 \* \* \*  
 عزیزان چون کنم من چون کنم چون  
 دلی دارم ز دست یار پر خون  
 دلم در سینه دایم می زند جوش  
 زدم گردن فتد از سینه بیرون  
 \* \* \*  
 مسلمانان دلی دارم پر از غم  
 ولی از غصه نتوانم زدن دم  
 ز دست غم دلی مجروح دارم  
 که غیر از می ندارد هیچ مرهم  
 \* \* \*  
 چه خوش باشد بتا فصل بهاری  
 کنار سبزه طرف جویباری  
 تو با من باشی و من با تو باشم  
 تومی خواهی و من بوس و کناری  
 \* \* \*  
 دلم تا زیر زلفت جا گرفته  
 ز پستی کار او بالا گرفته  
 تب عشقت به مغز استخوانم  
 ز طفلی منزل و ماوا گرفته  
 \* \* \*  
 دل سخت تو فولاد است یاسنگ  
 که داری دایماً با ما سر جنگ  
 خلاصی نیست از دام تو کس را  
 به هر موی تو صد دل گشته آونگ  
 \* \* \*  
 بت سنگین دل ظالم خدا را  
 مکش از خنجر هجران تو مارا

نباشد نیم جو در دل تورا رحم  
 مگر باشد دلت از سنگ خارا  
 \* \* \*  
 نگار شوخ شیرین کار بد خو  
 دل سنگین تو سنگ است یا رو  
 اگر تو قصد قتل ما نداری  
 چرا پیوسته داری چین بر ابرو  
 \* \* \*  
 سلال زلف مشکین تو ما را  
 ز خود کرده خجل مشک ختارا  
 شمیم زلف مشکینت نموده  
 معطر نکهت باد صبا را  
 \* \* \*  
 به قربان دو چشمان سیاهت  
 خرابم ساختی از يك نگاهت  
 به امیدی گرین کوچه بیایی  
 دو چشمم منتظر مانده به راهت  
 \* \* \*  
 میا ای دلبر جانان ترکی  
 بلاگردان جانت جان ترکی  
 به راهت منتظر چون حلقه بر در  
 به مانده دیده گریبان ترکی  
 \* \* \*  
 میا ای دلبر جانانه من  
 به مهمانی شبی در خانه من  
 منور کن ز خورشید جمالت  
 رواق و منظر کاشانه من  
 \* \* \*  
 نگار شوخ و شنگ مه جبینم  
 بیبا تا قد رعنایت ببینم  
 بیوسم آن لب شکر فشانم  
 گلی از گلبن وصلت بچینم  
 \* \* \*  
 نگارا شکوهها دارم ز دستت  
 اسیرم کرده ترک چشم مستت  
 دلم افتاده در زلف تو در بند  
 خرابم کرده لعل می پرستت  
 \* \* \*  
 تو را تا روی نیکو آفریدند  
 مرا مایل بدان رو آفریدند  
 تورا تا زلف چون چوگان بدادند  
 مرا سرگشته چون گو آفریدند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

Handwritten Persian calligraphy in the upper left corner, consisting of several lines of text.

Handwritten Persian calligraphy in the upper middle section, continuing the text from the left.

Handwritten Persian calligraphy in the upper right section, positioned above the central column.

Handwritten Persian calligraphy in the center, forming a vertical column.

Handwritten Persian calligraphy in the lower right section, including a large signature or name.

Handwritten Persian calligraphy at the bottom of the central column.

گلی چون صفحه رویت نباشد  
مکانی خوشتر از کویت نباشد

\*\*\*

تو تا از رخ نقاب افکندی ای دوست  
به گیتی انقلاب افکندی ای دوست  
ز تباب طّسه پریج و تباب  
مرا در پیج و قاب افکندی ای دوست

\*\*\*

بیا تا سرو بالایت بینم  
به زیر سایه قدت نشینم  
بگیرم در بغل نخل قدت را  
رطب از لعل لبهایت بچینم

\*\*\*

پر رویا مرا آرام جانی  
نه تنها جان من جان جهانی  
پری گر نیستی ای بی مروت  
چرا از مردم چشم نهانی

Handwritten Persian calligraphy in the bottom right corner, including a large signature.

فلک آزار من کردی تو کردی  
 مرا دور از وطن کردی تو کردی  
 کبوتروار در پرواز بودم  
 به پای من رسن کردی تو کردی  
 \* \* \*  
 فلک با من چرا دایم به کینی  
 به قصد جان من اندر کمینی  
 ز کج رفتاریت سیرم من از جان  
 الهی خیر از جانت نبینی  
 \* \* \*  
 بتا در بند زلفینت اسیرم  
 نموده ترک چشمت دستگیرم  
 بجان من تو رحمی کن خدا را  
 بیا بوسی ز لبهایت بگیرم  
 \* \* \*  
 خوشا روزی که آبی در وثاقم  
 رهایی بخشی از درد فراقم  
 بدست خود اگر زهرم خورانی  
 ز شکر خوشتر آید در مذاقم  
 \* \* \*  
 بیا ای شوخ شیرین کار مهرو  
 دمی با من نشین زانو به زانو  
 بهل بینم جمال عالم آرات  
 لبث را بوسم و زلفت کنم بو  
 \* \* \*  
 خداوندا تو غلام الغیوبی  
 به عیب خلاق ستار العیوبی  
 من از ثقل گنه باکی ندارم  
 بقین دانم که غفار الذنوبی  
 \* \* \*  
 خداوندا به حق نیکمردان  
 به سوز سینه‌های دردمندان  
 نیم بر درگهت چون مرغ آبی  
 مرا در آتش قهرت مسوزان  
 \* \* \* \*  
 ملایک چون گل آدم سرشتند  
 در آن گل تخم غم را نیز کشتند  
 غم اولاد آدم را سراسر  
 بکل او را بنام من نوشتند  
 \* \* \*  
 فلک باشم جدا از یار تاکی  
 به شهر هند باشم خوار تاکی

ندارم همدمی جز گبر و ترسا  
 شوم همسایه با کفتار تا کی  
 \* \* \*  
 فلک بی‌خانمانم کردی آخر  
 جدا از همدمانم کردی آخر  
 چو مرغی بودم اندر آشیانه  
 جدا از آشیانم کردی آخر  
 \* \* \*  
 فلک نخل امیدم بی‌ثمر کرد  
 ز خان و مانم آخر در بدر کرد  
 دعا کردم که دور از یار باشم  
 دعایم دیدی آخر چون اثر کرد  
 \* \* \*  
 به عشقت دلبرای بدنام گشتم  
 بگیتی شهره ایام گشتم  
 به پیشانی نهادم داغ عشقت  
 عجب رسوای خاص و عام گشتم  
 \* \* \*  
 عزیزان دیده خونبار دارم  
 شکایتها من از اغیار دارم  
 چگونه همچو بلبل من ننالم  
 که یک گل دارم و صد خار دارم  
 \* \* \*  
 ترا گفتم مرا آرام جان باش  
 نگفتم زخم جانم را نمک پاش  
 نهان کردم ز مردم سر عشقت  
 تو کردی عاقبت سر مرا فاش  
 \* \* \*  
 اگر دارای تاج و افسرستی  
 و گر مالک به صد گنج زرستی  
 اگر در سینه‌ات مهر علی نیست  
 به روز حشر از سگ کمترستی  
 \* \* \*  
 اگر درویش خاکستر نشینی  
 و گر محتاج یک نان جوینی  
 اگر مهر علی در سینه داری  
 به جنت همشین حور عینی  
 \* \* \* \*  
 الهی از تو خواهم دین و ایمان  
 رهایی ده مرا از چنگ شیطان  
 گناهانم ز لطف خود ببخشی  
 مرا در آتش قهرت مسوزان